

مهدورالدم پنداری در ترازوی دادرسی؛ واکاوی اثبات اعتقاد به استحقاق جنایت در رویه قضایی

چکیده

اعتقاد مرتکب به استحقاق جنایت قربانی، از جمله موضوعات چالش برانگیز در حقوق کیفری ایران است که در ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲) بدان پرداخته شده است. این ماده، در مواردی که مرتکب مدعی شود با اعتقاد به مهدورالدم بودن قربانی مرتکب جنایت شده، اثبات این ادعا را بر عهده مرتکب نهاده و دادگاه را موظف به رسیدگی به آن نموده است. با این حال، رویه قضایی در خصوص چگونگی اثبات اعتقاد، دامنه شمول آن، بار اثبات و نقش دادرسی در این فرایند، رویکردی یکسان و منسجم ندارد. هدف این مقاله، تبیین آثار اثباتی اعتقاد به استحقاق جنایت و تحلیل رویه قضایی موجود در این زمینه است. پرسش محوری آن است که آیا اثبات اعتقاد مذکور منحصرأ بر عهده مرتکب است یا دادگاه نیز می‌تواند با لحاظ قرائن و اوضاع و احوال، به احراز آن بپردازد؟ همچنین آیا این اعتقاد باید به مستحق بودن واقعی مجنی علیه منتهی شود یا صرف اثبات اعتقاد صادقانه و عقلایی مرتکب، برای سقوط قصاص کفایت می‌کند؟ فرضیه مقاله آن است که رویه قضایی به تدریج از الزام اثبات توسط مرتکب فاصله گرفته و احراز اعتقاد توسط دادگاه را بر اساس امارات و قرائن معقول، کافی دانسته است. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعه آرای دادگاه‌ها از جمله آرای دیوان عالی کشور است. یافته‌ها نشان می‌دهد که هرچند ظاهر ماده ۳۰۳، بار اثبات را بر عهده مرتکب نهاده، اما رویه قضایی با پذیرش طریقت اثبات، بر احراز اعتقاد به هر نحو ممکن (از جمله از سوی دادگاه) تأکید دارد. همچنین اعتقاد مذکور باید مبتنی بر یقین و دارای مبنای عقلایی باشد و صرف ادعا یا تصور ذهنی، کافی نیست. به‌طور کلی، احراز اعتقاد به استحقاق جنایت، فرایندی موضوعی و مبتنی بر اوضاع و احوال پرونده است که نیازمند دقت قضایی و رعایت موازین شکلی و ماهوی می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: اعتقاد به استحقاق جنایت، مهدورالدم، بار اثبات، رویه قضایی، ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی،

قصاص

"Belief in Forfeiture of Blood" in the Balance of Criminal Procedure: An Analysis of Proving Belief in the Victim's Liability to Homicide in Iranian Judicial Precedent

Abstract

The perpetrator's belief in the victim's forfeiture of life (mahdour al-dam) represents one of the most challenging and contentious issues in Iranian criminal law, addressed under Article 303 of the Islamic Penal Code (adopted in 2013). This provision stipulates that in cases where the perpetrator claims to have committed the offense under the belief that the victim's blood was forfeited, the burden of proving such a belief rests upon the perpetrator, and obliges the court to adjudicate upon it. Nevertheless, judicial practice lacks a uniform and coherent approach regarding the modalities of proving such a belief, its scope of application, the allocation of the burden of proof, and the role of the prosecutorial authority (public prosecutor's office) in this process. The present article aims to elucidate the evidentiary implications of the belief in the victim's forfeiture of life and to analyze the existing judicial practice in this domain. The central research question is whether the proof of such a belief rests exclusively upon the perpetrator, or whether the court may also ascertain it by considering circumstantial evidence and the surrounding circumstances of the case. Furthermore, it examines whether this belief must necessarily correspond to the actual forfeiture of the victim's life, or whether the mere establishment of a sincere and reasonable belief on the part of the perpetrator suffices to preclude the application of qisas (retaliatory punishment). The hypothesis advanced in this article is that judicial practice has gradually moved away from requiring strict proof by the perpetrator and has instead deemed it sufficient for the court to ascertain the belief based on reasonable presumptions and circumstantial evidence. The research methodology employed is descriptive-analytical, based on the study of judicial decisions, including those rendered by the Supreme Court of Iran. The findings indicate that, although the text of Article 303 places the burden of proof upon the perpetrator, judicial practice—by endorsing the evidentiary instrumentality of proof—emphasizes the ascertainment of the belief by any possible means (including by the court itself). Additionally, such a belief must be founded on certainty and possess a reasonable basis; mere assertion or subjective speculation is insufficient. In sum, the ascertainment of the belief in the victim's forfeiture of life is a fact-intensive process grounded in the circumstances of each case, necessitating judicial precision and adherence to both procedural and substantive legal standards.

Keywords: Belief in the victim's liability to homicide, Forfeiture of blood (mahdour al-dam), Burden of proof, Judicial precedent, Article 303 of the Islamic Penal Code, Retribution (qisas).

حق بر حیات، بنیادی‌ترین و مقدس‌ترین حق هر انسان است و نظام‌های حقوقی در سراسر جهان، برای حمایت از این حق، سخت‌گیرانه‌ترین مجازات‌ها را برای سلب‌کنندگان آن، یعنی قاتلان، در نظر گرفته‌اند. در حقوق کیفری ایران نیز اصل بر «حرمت دماء مسلمین» و لزوم قصاص قاتل استوار است. با این حال، قانون‌گذار در موارد استثنایی، از اصل مذکور عدول کرده و در شرایط خاصی، قتل را فاقد وصف مجرمانه یا مستوجب مجازات خفیف‌تر دانسته است. یکی از پیچیده‌ترین و در عین حال چالش‌برانگیزترین این موارد، نهاد «ارتکاب جنایت با اعتقاد به استحقاق جنایت مجنی‌علیه» است که در ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ (و پیش از آن در ماده ۲۲۶ و تبصره ۲ ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰) به آن پرداخته شده است.

اهمیت و حساسیت این نهاد حقوقی از آن روست که از یک سو، با پذیرش آن، کیفر قصاص که حقی برای اولیای دم محسوب می‌شود، ساقط می‌گردد و از سوی دیگر، اعمال سهل‌انگارانه و بی‌ضابطه آن، می‌تواند به ابزاری خطرناک برای توجیه قتل‌های عمدی و گریز از مجازات تبدیل شود و امنیت روانی جامعه را به مخاطره اندازد. این دوگانگی و ظرافت، سبب شده است تا مرحله اثباتی این نهاد، یعنی چگونگی احراز «اعتقاد» درونی مرتکب و چگونگی توزیع بار اثبات، به یکی از حساسترین مباحث حقوق کیفری اختصاص یابد و رویه قضایی را با چالش‌های فراوانی مواجه سازد.

مسئله محوری که این مقاله به دنبال واکاوی آن است، به دو سؤال بنیادین بازمی‌گردد: نخست آنکه بار اثبات اعتقاد به استحقاق جنایت، بر عهده چه کسی است و آیا الزاماً مرتکب باید آن را اثبات کند یا دادگاه نیز می‌تواند با بررسی قرائن، به طور مستقل به آن پی ببرد؟ و دوم اینکه ماهیت و شروط این اعتقاد چیست و دادگاه‌ها با چه معیارهایی می‌توانند صداقت و معقول بودن این اعتقاد درونی را احراز نمایند تا میان «قاتل معتقد» و «قاتل بهانه‌جو» تمایز قائل شوند؟

هدف از نگارش این مقاله، ارائه تحلیلی دقیق از رویه قضایی موجود، تبیین نظرات مختلف دکترین حقوقی، و روشن ساختن ابهامات و خلأهای هنجاری پیرامون این نهاد اثباتی است. با عنایت به اینکه حل این معضلات، بیش از هر چیز به رویه قضایی و تفسیر دادگاه‌ها وابسته

است، در این نوشتار با مبنا قرار دادن آرای صادره از دادگاه‌های کیفری و به ویژه دیوان عالی کشور که در مقام هیأت عمومی یا شعب مختلف، به این موضوع ورود پیدا کرده‌اند، سعی بر آن است تا ضمن نقد و بررسی رویه موجود، راهکارهای عملی و منطبق با اصول حقوقی برای کشف حقیقت و اجرای عدالت ارائه گردد.

برای نیل به این مقصود، این مقاله در سه گفتار سامان یافته است: گفتار نخست به مسئله «بار اثبات» اختصاص دارد، گفتار دوم به تبیین «لزوم و چگونگی اثبات اعتقاد» می‌پردازد و نهایتاً گفتار سوم، الزامات اثباتی از حیث موازین ماهوی، شکلی و نقش دادرسی را مورد مذاقه قرار می‌دهد. امید است که این پژوهش بتواند گامی هرچند کوچک در جهت انسجام رویه قضایی و پاسداشت حریم عدالت کیفری بردارد.

۱. بار اثبات

تعریف‌های زیادی برای تعریف اصطلاح بار اثبات وجود دارد، برای مثال: «بار اثبات به معنای ابتکار عمل در کشف واقعیت و پیشنهاد ادله از سوی طرفین شکایت، شاکی و نماینده او و مدافع است» (Matovski et al, 2011, p. 186). این امر مستلزم وظیفه طرف دعوا برای اثبات یک واقعیت خاص است. به طور کلی، بار اثبات بر عهده طرفی است که ادعا می‌کند یک واقعیت صادق است (دادستان یا شاکی). تعریف دیگر این است که بار اثبات به معنای ارائه ادله‌ای است که حقایق ارائه شده توسط طرف را تعیین می‌کند (Allen, 2008, p. 151). بین بار اثبات که بر عهده طرفی است که اگر واقعیت خاصی را اثبات نکند ممکن است پرونده را ببازد، و بار ادله که بیانگر وظیفه طرف در ارائه ادله کافی برای ادعایی است که موضوع رسیدگی دادگاه می‌شود، تفاوت وجود دارد (Allen, 2008, pp. 59-60). اثبات ارکان تحقق جرم بر عهده مقام تعقیب است اما در پرونده‌های کیفری مربوط به اشتباه در اعتقاد، بار اثبات عموماً بر عهده‌ی متهم است. این بدان معناست که اگر متهم ادعا کند که تحت تأثیر اعتقاد به وجود علل تبرئه‌کننده عمل کرده است، باید شواهد کافی برای تأیید ادعای خود ارائه دهد. در رویه قضایی فرانسه نیز حق ارائه دلیل برای طرفین خصوصی در رسیدگی کیفری به رسمیت شناخته شده است (قاسم و دیگران، ۱۴۰۵، ۲۸۲).

براساس ماده ۲۲۶ ق.م.ا مصوب ۱۳۷۰ در صورتی که مقتول شرعاً مستحق قتل باشد، قتل نفس، موجب قصاص نمی‌شد اما "قاتل" باید استحقاق قتل او را طبق موازین در دادگاه اثبات کند. که بار اثبات مستحق جنایت بودن را بر عهده قاتل گذاشته بود. در تبصره ۲ ماده ۲۹۵ هم ثابت شدن اعتقاد جانی به قصاص یا مهدورالدم قربانی بر دادگاه را کافی دانسته بود. ظاهر عبارت ماده ۳۰۳ ق.م.ا هم نشان می‌دهد که بار اثبات مستحق جنایت و اعتقاد به آن، باید توسط مرتکب ثابت شود. در ماده ۳۰۳ ق.م.ا آمده است: «هرگاه مرتکب، مدعی باشد... این ادعا باید طبق موازین در دادگاه ثابت شود...». مقنن مرتکب را مدعی پنداشته است، که مدعی محسوب کردن مرتکب نشان می‌دهد ادعای وی خلاف اصول است و هر کسی مدعی امر خلاف اصولی باشد باید آن را اثبات کند. ادعای مرتکب در این موارد خلاف اصالت العدم و اصل برائت و اصل محقون الدم بودن افراد است.

آنچه در ماده ۳۰۳ ق.م.ا موضوعیت دارد محرز شدن اعتقاد به استحقاق جنایت برای دادگاه بوده و اثبات توسط مرتکب یکی از راه‌های اثبات است. بنابراین اثبات آن توسط مرتکب طریقت داشته و منعی جهت احراز آن توسط مقام قضایی وجود ندارد. هر چند مرجع گردآوری ادله اتهامی بی طرف و مستقل نیست و نوعاً همه تلاش و تجربه خود را برای گردآوری ادله اتهامی به کار می‌گیرد تا بتواند ادعای خود را اثبات کند (افراسیابی، ۱۴۰۴، ۵۴). در بخشی از رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۲۰۰۳۰۳ مورخ ۹۳/۹/۱۵ صادره از شعبه ۷ دیوان عالی کشور، که دادگاه بدوی در تحلیل ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی، اثبات اعتقاد به مستحق جنایت بودن مقتول را منوط به آن دانسته که خود مرتکب این اعتقاد را برای دادگاه ثابت کند و بر وجود آن در حین ارتکاب قتل تأکید ورزیده است، از نظر شعبه ۷ دیوان، مستفاد از تبصره ۲ ماده مذکور چنین نیست؛ زیرا عبارت «و این امر بر دادگاه ثابت شود» صرفاً اثبات اعتقاد را بر عهده دادگاه نهاده و نیازی به اثبات آن توسط خود بزهکار ندارد، و این برداشت با مسئله ۶ از کتاب دیات تحریرالوسیله حضرت امام خمینی (ره) نیز هماهنگ است که در آنجا مواردی که جانی هم قصد کشتن داشته و هم عملی که غالباً کشنده است انجام داده، ولی در تطبیق خطا کرده باشد، ملحق به شبه عمد دانسته شده است؛ بنابراین در پرونده مورد نظر، با آنکه تجدیدنظرخواه قصد قتل داشته و فعل نوعاً کشنده را مرتکب شده، لکن به دلیل انگیزه شرافتمندانه، مقتول را مستحق قتل و خود را

مبرا از مجازات می‌پنداشته است، از این رو دادگاه تجدیدنظر با پذیرش اعتقاد مذکور به نحو ثابت شده در دادگاه، رأی برخلاف نظر دادگاه بدوی صادر کرده است. در دادنامه شماره ۷۳۸۱۴۳۰۰۵۴ - ۹۲/۵/۱ صادره از شعبه سوم دادگاه کیفری استان چهارمحال و بختیاری در خصوص بار اثبات ذکر شده: «... نظر به مندرجات پرونده و دادنامه صادره از شعبه پنجم دادگاه کیفری استان که تعرض جنسی را احراز و رأی به محکومیت متهمین صادر و هر چند مقتول که در آن پرونده متهم بوده، قرار موقوفی تعقیب صادر گردیده است، برای دادگاه اعتقاد قاتل به استحقاق کشته شدن فاعل در پرونده عمل شنیع لواط و مقتول در این پرونده، محرز است». دادگاه با بررسی و با توجه به سوابق و در جریان بودن پرونده لواط، اعتقاد به استحقاق جنایت را محرز دانسته است.

راه حلی عملی که ارائه شده است، این است که اثبات مستحق جنایت و مهدورالدم بودن مقتول بر عهده قاتل گذاشته شود (بابایی، ۱۳۷۵، ۱۳۷)، و قائل به مسلم بودن این موضوع شده‌اند. اما در عمل و با عنایت به پرونده‌هایی که در طی سالیان اخیر و قدیم (قتل‌های محفلی کرمان) در این زمینه در جریان بوده، مشخص می‌سازد آنچه مهم است محرز شدن اعتقاد به استحقاق جنایت برای دادگاه است و مهم نیست مرتکب خود اثبات کند یا دادگاه رأساً به آن پی ببرد یا دیگران اثبات کنند، بنابراین دادگاه باید با توجه به قرائن و اوضاع و احوال و با بررسی خود پی به این امر ببرد، حتی اگر جانی اعتقاد به مستحق جنایت بودن را اعلام نکند؛ در غیر این صورت اگر اثبات را منحصرأً برای قاتل بدانیم و دادگاه نقش فعالی در اثبات یا عدم اثبات نداشته باشد، ممکن است فریب صحنه سازی قاتل را خورده و به راحتی تن به اثبات اعتقاد به هدر دم از سوی جانی دهد، چیزی که خطرناک‌تر از وضع خود ماده ۳۰۳ ق.م.ا است. علاوه بر این ممکن است شخصی حقیقتاً اعتقاد به هدر دم داشته باشد اما به دلیل ترس از آبروی خود (به عنوان مثال ممکن است مقتول با همسر جانی، به عنف زنا نموده و به همین خاطر وی را به قتل رسانده باشد اما بخاطر آبرو ریزی آن را مطرح نسازد) یا یا هر دلیل دیگر آن را مطرح نسازد و این امر باعث شود برخلاف مقررات ماده ۳۰۳ ق.م.ا حکم به قصاص وی داده شود که خود نقض قانون و اجحاف در حق چنین شخصی می‌باشد و این راحل که اثبات را به قاتل محول کنیم راه حل مناسبی نخواهد بود. در دادنامه شماره ۲۳۷ مورخ ۸۹/۲/۳۰ صادره از شعبه ۱۱۶ دادگاه جزایی

شیراز این عدم نیاز به ادعای قتل به اعتقاد استحقاق جنایت از سوی مرتکب به وضوح آمده است. این شعبه به شرح ذیل اقدام به صدور رأی نموده است: «آنچه از مجموع محتویات پرونده برای دادگاه ثابت می‌گردد این که اگرچه متهم هیچ‌وقت ادعای مهدورالدم بودن را مطرح ننموده است و این اصطلاح از طرف وکلای متهم طرح گردیده است، لکن از مجموع دفاعیات متهم از جلسه اول تحقیقات و بازپرسی تا جلسات متعدد دادگاه پیوسته در دفاع از خود بیان می‌نمود که برای دفاع از ناموس بوده است و خود را مستحق این عمل می‌دانسته است و متهم در دفاع از خود در جلسه مورخ ۸۸/۴/۲۳ بیان نموده است: «اگر کسی به ناموس آدم تجاوز کند چه تصمیم دیگری می‌تواند بگیرد خود شما که یک قاضی هستید اگر با شما چنین کاری کنند چه تصمیمی می‌گیرید؟» بنابراین به نظر دادگاه عمل متهم از مصادیق تبصره ۲ ماده ۲۹۵ [ماده ۳۰۳ ق.م.ا. مصوب ۹۲] می‌باشد و متهم با اعتقاد به مهدورالدم بودن مقتول اقدام نموده است...».

در قسمت پایانی رأی نهایی به شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۷۵۰۰۱۰۷ - ۱۳۹۳/۵/۲۷ صادره از شعبه ۱۵ دیوان عالی کشور آمده است: «...هم‌چنین نکته‌ای که "در فرضیه رئیس آتش‌نشانی شیراز آمده است (... و فرد متوفی در حال سراسیمه و شرایط خاص (نیمه عریان) با آنان روبرو گردیده...) این تصور را در ذهن متبادر می‌نماید که نقطه شروع حادثه احتمالاً مطلبی غیرآنچه متهمین بیان می‌کنند باید باشد" [این مطلب در رأی دیوان نشان می‌دهد که ممکن است، جانی به هر انگیزه‌ای مواردی که نشان از اعتقاد به مهدورالدم بودن دارد را کتمان کند]. جمله (من و آقای الف. به صورت عادی! ایستاده بودیم و خیلی فاصله زمانی کمی بود! که ناگهان! شوهرم آمد)، چه مفهومی دارد؟ طبق اظهارات متهمین و نیز فرزند مقتول به دنبال تماس تلفنی متهمه مقتول محل کار خود را ترک نموده و به منزل مادر او رفته است چرا و به چه منظور؟ به هر حال رفع این ابهام‌ها به نظر ضروری می‌رسد. "و بر این نکته تأکید می‌شود دادگاه می‌بایست بر این مطلب تمرکز نماید که آیا این مسایل می‌تواند مبنای عقلایی بر اعتقاد به مستحق قتل بودن مقتول باشد (نه بر مستحق جنایت بودن مقتول) یا خیر"؟

یکی از دانشمندان حقوق کیفری در خصوص بار اثبات مستحق جنایت بودن اظهار می‌دارند: «اثبات مهدورالدم بودن از ناحیه متهم ضرورت ندارد بلکه، به هر نحو که مهدورالدم بودن ثابت شود، قاتل مجازات ندارد. یعنی ظاهر ماده (ماده ۲۲۶ و تبصره ۲ ماده ۲۹۵ ق.م.ا. مصوب ۱۳۷۰

[ماده ۳۰۳ ق.م.ا.فعلی] این است که قاتل باید مهدورالدم بودن را ثابت کند، ولی واقعیت ماده این نیست، بلکه این است که من کسی را به قتل رساندم، وقتی به دادگاه می‌آیم و می‌گویم کار خوبی کردم، چنین و چنان از این حرف‌ها، یک نفر از در وارد می‌شود می‌گوید که فلان مرجع فتوا داده بودند که ایشان مهدورالدم است، بنده را ول می‌کنند. نمی‌گویند: خودش ثابت نکرده است که مهدورالدم نیست» (آزمایش، ۱۳۷۵، ۱۲۰-۱۲۱).

۲. اثبات اعتقاد

بر اساس ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی، هرگاه مرتکب مدعی شود که مجنی‌علیه مشمول ماده ۳۰۲ (مهدورالدم) است یا با چنین اعتقادی دست به جنایت زده، این ادعا باید طبق موازین در دادگاه ثابت شود و دادگاه موظف است نخست به این ادعا رسیدگی کند. برخلاف نظر برخی حقوقدانان که اعتقاد را به دلیل درونی بودن، قابل اثبات نمی‌دانند، قانونگذار چه در قانون سابق و چه در قانون فعلی، اثبات این اعتقاد را لازم دانسته و صرف ادعا را کافی نمی‌شمارد، زیرا این ادعا خلاف اصل است و باید با ادله مستدل اثبات گردد (شاهنوش روشانی، ۱۳۹۴، ۱۲۸). پذیرش سهولت‌آمیز ادعای مهدورالدم بودن بدون احراز و اثبات آن در دادگاه، موجبات تشویش امنیت عمومی و سوءاستفاده از این تمسک برای فرار از قصاص را فراهم می‌آورد؛ از این رو، موارد اعتقاد به مهدورالدم یا اشتباه در آن باید با ذکر دلایل عینی و کامل در رأی قید شود، از جمله اینکه متهم چگونه در اعتقاد خود دچار خطا شده یا آیا مقتول سابقه سوء داشته است؟ تا بدین وسیله از گشوده شدن باب هرج و مرج و بی‌نظمی در جامعه با سهل‌انگاری در صدور آراء جلوگیری به عمل آید (همان، ۱۳۶). این در حالی است که در رأی شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور در خصوص قتل‌های محفلی کرمان آمده بود: «اولاً متهمان به اعتقاد مهدورالدم بودن قربانیان که مستدلاً در جلسات دادگاه آن را تبیین کرده‌اند، مرتکب قتل شده‌اند و آن چه در بند ۲ ماده ۲۹۵ نیاز به اثبات دارد، مهدورالدم بودن است... و اعتقاد به آن نیاز به اثبات ندارد... اعتقاد لازم نیست اثبات شود، زیرا امری قلبی است و عدم رابطه خصومت بین متهمان و مقتولان و یا انگیزه دیگری غیر از دفع فساد ادعایی موید این اعتقاد است...» (احمدی، ۱۳۸۴، ۸۹).

منظور از اعتقاد به مستحق جنایت بودن مجنی‌علیه در ماده ۳۰۳ ق.م.ا. این است که مرتکب می‌خواهد حکم خدا را اجراء کند. یعنی خداوند فرموده کسی که مستحق جنایت است باید

کشته شود و مرتکب هم قربتاً الی الله می‌کشد. لفظ اعتقاد بر این دلالت می‌کند که واقعاً معتقد باشد، اذعان داشته باشد و نسبت به جنایتی که با این اعتقاد مرتکب می‌شود، ایمان داشته باشد. یعنی وقتی مرتکب جنایت می‌شود، واقعاً عقیده‌اش این باشد که باید کشته شود و هیچ راه دیگری غیر از این ندارد. بنابراین در مواردی که حالت غضب و غیض و حالت ناراحتی او را تحریک کرده و به انگیزه انتقام جویی یا مقاصد دیگر مبادرت به قتل می‌کند، پذیرش اعتقاد به مستحق جنایت بودن مجنی‌علیه مشکل خواهد بود.

در این خصوص به نظرات برخی از قضات دیوان عالی کشور نسبت به رأی اصراری شماره ۲۹ مورخ ۷۷/۱۱/۲۷ که در هیئت عمومی دیوان عالی کشور مطرح شد اشاره می‌کنیم. در این پرونده قضیه از این قرار بود که پدری، یک جوان را در اتاق دخترش پیدا می‌کند که از قبل بین این پسر و دخترش رابطه دوستی و رابطه نامشروعی وجود داشته است. بعد از آن پدر دختر دست و پای وی را بسته و پدر مقتول را احضار می‌کند و به وی می‌گوید تعهد دهد تا مزاحم دختر وی نشود و اگر دخترش را می‌خواهد بعد از تمام شدن عده‌اش خواستگاری کند. که با بی‌میلی پدر مقتول روبرو می‌شود. بعد از این قضیه مقتول را جلوی در خانه پدرش برده و با زدن چاقو وی را در حضور مادرش می‌کشد. در این پرونده، گروهی از قضات مخالف با اکثریت، با استناد به قرائن متقن، اعتقاد مرتکب به مهدورالدم بودن مقتول را نفی کرده‌اند؛ زیرا اگر وی واقعاً معتقد به وجوب شرعی قتل بود، در همان لحظه مواجهه اقدام می‌کرد، نه اینکه دست و پای مقتول را ببندد، از پدرش تعهد بگیرد و پس از بی‌پاسخ ماندن، دست به قتل زند، ضمن اینکه خود قاتل صراحتاً اعتراف کرده که با جوشش خون و حالت غضب، اقدام به زدن چاقو نموده و حتی پیشنهاد تحویل مقتول به قانون را نیز رد کرده است، که همگی حاکی از انگیزه انتقام‌جویی و خشم شخصی است، نه قصد قربت و اجرای حکم الهی؛ همچنین رفتار متناقض وی (مانند چاره‌جویی از مادر و پدر مقتول برای عفو یا تعهد) نشان می‌دهد که به دنبال راهی غیر از قتل بوده و صرفاً بر اثر برخورد تند اولیای دم، کنترل خود را از دست داده است؛ از این رو، قضات مخالف تأکید دارند که باید میان قتل‌های ناشی از دفاع مشروع یا حمایت از ناموس با قتل‌های مبتنی بر انتقام‌جویی شخصی تفکیک قائل شد و در این مورد خاص، با توجه به فقدان قصد قربت و وجود خشم و غضب آشکار، اعتقاد به مهدورالدم کاملاً منتفی است، هرچند

در نهایت اکثریت اعضا با پذیرش استحقاق جنایت از سوی مرتکب، رأی بر خلاف نظر این گروه صادر کردند (دیوان عالی کشور. اداره وحدت رویه و نشر مذاکرات، ۱۳۸۵، ۶۷۹). در پرونده‌ای در استان خراسان شمالی که در آن همسر و برادر یک خانم مرتکب قتل دو نفر دیگر شده بودند و علت قتل خود را اعای همسر مبنی بر تجاوز به عنف به وی عنوان می‌کردند، جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور با موضوع رأی اصراری ردیف ۴/۹۳ روز سه شنبه ۹۳/۶/۱۸ تشکیل شد و برخی از قضات در رد اعتقاد به استحقاق جنایت بیاناتی داشتند. یکی از قضات در این خصوص اظهار داشته است: شخصی که معتقد به مهدورالدم بودن مقتول است، قتل را صرفاً برای رضای خدا انجام می‌دهد. قتل‌های واقع شده، صرفاً بر مبنای عواطف بوده است. در این پرونده اکثریت اعضاء قائل به قتل عمدی موجب قصاص شدند.

همچنین شعبه یازدهم دیوان عالی کشور در خصوص اعتراض به دادنامه شماره ۰۰۵۰۰-۹۱/۸/۲۹ شعبه ۵ دادگاه کیفری استان چهارمحال و بختیاری پس از رسیدگی چنین رأی داده است: «اعتراض آقای دادستان محترم شهرکرد به دادنامه مذکور (دادنامه شماره ۰۰۵۰۰-۹۱/۸/۲۹ شعبه ۵ دادگاه کیفری استان چهارمحال و بختیاری) وارد است. زیرا متهم در هیچ یک از مراحل تحقیق عنوان نکرده که مرحوم را به لحاظ اعتقاد به مهدورالدم بودن، به قتل رسانده است. بلکه از مجموع اظهارات او چنین استنباط می‌شود که داعیه او انتقام یا مقاصد دیگر بوده است. در حالی که تبصره ۲ ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی مقرر داشته در صورتی که شخصی کسی را به اعتقاد قصاص یا به اعتقاد مهدورالدم بودن بکشد و این امر بر دادگاه ثابت شود ...».

برخلاف موارد فوق در قسمتی از رأی نهایی به شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۲۰۰۳۰۳ مورخ ۹۳/۹/۱۵ صادره از شعبه ۷ دیوان عالی کشور آمده است؛ دادگاه محترم در رأی خود با ذکر دلایلی چنین نتیجه‌گیری کرده است که ارتکاب قتل از سوی آقای ب ناشی از حصول اعتقاد نبوده بلکه ناشی از انتقام بوده است، اما این استدلال با خدشه مواجه است، زیرا اولاً انتقام لفظی است عام که الزاماً با اعتقاد به مهدورالدم بودن منافات ندارد و چه‌بسا شخص پس از حصول چنین اعتقادی، در مقام انتقام از طرف مقابل نیز برآید، چنانکه در پرونده حاضر نیز همین‌گونه بوده است؛ ثانیاً انتقام به مفهوم مورد نظر دادگاه، زمانی مصداق می‌یابد که سابقه دشمنی و اختلاف شخصی بین طرفین وجود داشته باشد، در حالی که در این پرونده، کمترین اختلاف یا خصومتی بین قاتل و

مقتول احراز نشده است و صرفاً رفتار شرافتمندانه پدر در مواجهه با رابطه نامشروع دخترش، انگیزه وی را شکل داده است؛ بنابراین، نمی‌توان به‌صرفه اطلاق لفظ انتقام، اعتقاد قلبی مرتکب به استحقاق جنایت را نفی کرد، بلکه باید قرائن موجود در پرونده را با دقت تمام سنجید و در مواردی که انگیزه انتقامی، ریشه در دفاع از ناموس و شرع دارد، نمی‌توان آن را به سادگی با اعتقاد به مهدورالدم در تعارض دانست (حسانی، ۱۴۰۰، ۸۴). اما در پرونده‌هایی که قبل از این مورد به آنها اشاره کردیم، بدون وجود سابقه دشمنی، قصد انتقام جویی را محرز دانسته و آن را دلیلی برای عدم اعتقاد به مستحق جنایت بودن جانی گرفته‌اند.

صرف ادعای قاتل مبنی بر اعتقاد به مستحق جنایت بودن مقتول بدون ارائه منشأ این اعتقاد نمی‌تواند موجب پذیرش آن در دادگاه باشد و کافی نیست. در قسمتی از رأی نهایی به شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۳۰۰۱۶۸ مورخه ۱۳۹۳/۴/۲۹ صادره از شعبه ۲۹ دیوان عالی کشور، که در آن شخصی با اسلحه کلاشینکف مرتکب قتل دیگری شده بود و انگیزه خود را انجام لواط توسط مقتول در ۱۱ یا ۱۲ سال قبل با خود و به قصد انتقام جویی ذکر کرده بود، آمده است: «...۲- دفاعیات و اظهارات متهم صرف ادعا بوده و برای اثبات دعوی خود هیچ‌گونه دلیل و بینه‌ای ذکر ننموده و تأکید گردیده به هیچ‌کس در ظرف مدت ۱۰ الی ۱۲ سالی که حسب ادعا از واقعه لواط ادعایی سپری گردیده مطلبی نگفته درحالی‌که در این قبیل مسائل علی‌القاعده فردی آن‌هم در چنین سن و سالی خیلی بعیدالذهن می‌نماید که با رفتاری غیرمتعارف - شنیع با این ابعاد و وضعیت که بیان داشته مواجه و خونسردی خود را حفظ و حتی به مادر که اولین کسی است که متوجه ناملایمات روحی و رفتاری فرزندش می‌گردد، نگفته و یا به موضوع پی نبرده باشد و یا این‌که متهم به درجه‌ای از شعور و درک رسیده باشد که آن را کاملاً کتمان و در فرصت مغتنمی به فکر تلافی و یا اقدامی باشد. لذا پذیرش این‌گونه مسائل و مدعیات ضمن این‌که متکی به هیچ‌گونه دلیلی نبوده و ادعای محض می‌باشد نوعی داستان‌سرایی پس از فراغت کامل و فرصت زمانی لازم بعد از قتل می‌باشد تا اطلاق دلیل ارتکاب قتل، بنابراین انطباق موضوع با ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی که باید مرتکب چنین ادعایی را طبق موازین در دادگاه اثبات نماید مواجه با اشکال تلقی و صرف ادعای قاتل به مهدورالدم بودن مقتول کافی نبوده و دادگاه محترم جز اظهارات ایشان دلیلی بر اثبات این ادعا بیان نداشته به عبارت آخری صرف ادعای

اعتقاد به مهدورالدم نمی‌تواند موجب احراز اعتقاد ایشان توسط دادگاه تلقی شود مضاف بر این تعدادی از مسجّلین محلی طی استشهادهای مقتول را فردی خوش‌نام و متدین و مؤمن دانسته و گروهی نیز سابقه عداوت دیرینه بین دو خانواده را مطرح نموده و وکیل اولیاءدم موضوعی مربوط به دو هفته قبل از قتل بیان داشته و مدعی گردیده‌اند شخص متهم و پدرش در روستا برادر مقتول را تعقیب و وی را تهدید به قتل نموده‌اند».

در خصوص اعتقاد مرتکب، صرف تصورات ذهنی و خطوط به ذهن مرتکب مبنی بر مستحق جنایت بودن مجنی‌علیه و اینکه خونس مباح است، کفایت نمی‌کند بلکه مرتکب باید نسبت به آن علم پیدا کند. همچنین این اعتقاد لزوماً می‌بایست دارای پایه و اساس عقلایی باشد نه از روی تصور و خطوط به ذهن. و نیز نباید هیچ‌گونه تزلزلی در اعتقاد مرتکب باشد بلکه مرتکب باید یقین به مستحق جنایت بودن مجنی‌علیه داشته باشد.

در خصوص بیانات بالا، پرونده‌ای در استان شیراز پیش آمد با این جریان که فردی در اولین شب عروسی پی به ازاله بکارت همسر خود می‌برد و در پی آن اقدام به آزار و اذیت و ضرب همسر خود می‌نماید که همسر متهم علت آن را تجاوز یک پیرمرد حاجی، که در جوانی و در دوران مجرد پیش وی کار می‌کرده عنوان می‌کند. که در پی آن شوهر، مقتول را به بهانه رساندن وی و همسرش به جایی به خانه دعوت می‌کند و در بین راه هم مقتول دست به سینه و انگشت همسر متهم می‌زده و شوخی می‌کرده است. در پی آن شوهر خانم اقدام به قتل این حاجی نموده و جسد وی را می‌سوزاند و بعد از آن برای مدت ۱۳ سال متواری می‌شود که در نهایت دستگیری و محاکمه می‌شوند. در این خصوص ابتدائاً شعبه ۱۱۶ دادگاه جزایی شیراز طی دادنامه شماره ۲۳۷ مورخ ۸۹/۲/۳۰ بخاطر اعتقاد به مستحق جنایت بودن مقتول حکم به شبه عمدی بودن قتل داد که توسط شعبه ۱۵ دیوان عالی کشور طی دادنامه شماره ۶۳۹ مورخ ۸۹/۱۰/۱۸، بخاطر اظهارات متناقض متهمان در پرونده و این که آنان در هیچ یک از جلسات رسیدگی مدعی مستحق جنایت بودن مقتول نبوده‌اند و فرار آنان به مدت ۱۳ سال از محل قتل و عدم ثبوت ادعای تجاوز به متهمه علیه طرف مقتول و این که جز ادعای متهمان دلیل و مدرکی در این مورد ارائه نشده است و محرز بودن قتل، حکم به نقض آن داد. پس از اعاده پرونده شعبه ۱۱۱ دادگاه عمومی شیراز به جانشینی از شعبه ۱۲۲ متکفل رسیدگی شد. در بخشی از این رأی آمده است: «... متهم

متعاقب رسیدگی و جلسات دادرسی مدعی می‌شود که چون مهدورالدم بود او را به قتل رساندم. وکلای محترم نیز با تمسک به همین اقرار و ادعای اخیر متهم مدعی شده‌اند قتل مقتول به تصور مهدورالدم بودن صورت گرفته و این قصد و تصور نیاز به اثبات ندارد. همین که در تصورات ذهنی قاتل خطور کرد که خونس مباح است کفایت می‌کند و... در حالی که این‌گونه استنباط از موازین شرعی برخلاف اصل مسلم حرمت دماء مسلم است و از نظر قانونی نیز بر خلاف موازین جاری و نصوص است؛ چرا که هرگاه فعلی جرم شناخته شد، حسب الامر قانون مستوجب کیفر است الا این‌که مشمول معاذیر قانونی باشد و برای دفاع از این معاذیر مرتکب مکلف است ادعای مطروحه را به اثبات برساند، هر چند که از تصورات ذهنی وی متبادر شده باشد... از طرفی آنچه طریق علم را به نحو متعارف مطرح می‌نماید این است که اگر متهم عمل خویش را مباح و برحق می‌دانست و همین دلیل مجوزی برای اذهاق نفس محترم مقتول برای وی بوده است و بر این امر معتقد و مقید می‌بود دیگر چه دلیلی برای متواری شدن آن هم به مدت بیش از سیزده سال وجود داشته است، آلا این‌که مرتکب خود نیز بر این تصور خویش عقیده متزلزل داشته است».

در نهایت بخاطر اعتراض وکلای پرونده، پرونده پس از وصول به دیوان عالی کشور به شعبه ۱۵ آن ارجاع گردیده و موجب صدور رأی نهایی به شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۵۰۰۱۰۷ به تاریخ ۹۳/۵/۲۷ گردید. در قسمت ابتدائی این رأی آورد شده است: « دادنامه تجدیدنظرخواسته به جهات زیر قابل تأیید به نظر نمی‌رسد، اساس و مبنای استدلال دادگاه بر عمدی بودن قتل، عدم ثبوت مهدورالدم بودن مقتول است به این بیان که متهم صرفاً در جلسات اخیر گفته است مقتول مهدورالدم است و وکلای متهم نیز با تمسک به همین اقرار و ادعای اخیر متهم مدعی شده‌اند قتل مقتول به تصور مهدورالدم بودن صورت گرفته و این قصد و تصور نیاز به اثبات ندارد همین که در تصورات ذهنی قاتل خطور کرد که خونس مباح است کفایت می‌کند. برخلاف این بیان آنچه در دفاعیات وکلاء متهم مطرح شده است اعتقاد به مهدورالدم بودن است نه تصور مهدورالدم بودن و خطور به ذهن. و در قانون هم (تبصره ۲ ماده ۲۰۵ قانون مجازات اسلامی) چنین آمده است: در صورتی که شخصی کسی را به اعتقاد قصاص یا به اعتقاد مهدورالدم بودن بکشد... واضح است که این اعتقاد لزوماً می‌بایست دارای پایه و اساس عقلایی باشد نه از روی

تصور و خطور به ذهن. متهم در جلسات اولیه تحقیقات انجام شده به خصوص در اولین تحقیق پس از دستگیری در اداره آگاهی در تاریخ ۸۷/۲/۱۷ پس از تشریح موضوع اظهارداشته است: «و اکنون اتهام خود را قبول دارم، دفاع از ناموسم بوده است و مطیع قانون هستم.» روشن است یک فرد روستایی که به شغل چوپانی اشتغال دارد از اصطلاح مهدورالدم که یک اصطلاح تخصصی است اطلاعی ندارد جمله دفاع از ناموسم بوده است در کلام او همان مهدورالدم اصطلاحی را افاده می‌نماید...».

همچنین در استفتائاتی که از فقها معاصر در خصوص اعتقاد به مستحق جنایت به عمل آمده است، در صورتی قتل را شبه عمدی و موجب سقوط قصاص دانسته‌اند که مرتکب یقین داشته باشد کشتن او جایز است، که در ذیل به آنها اشاره می‌کنیم.

«چنانچه فردی بالغ و عاقل معتقد باشد (اطمینان پیدا کرده باشد) که حق کشتن کسی را دارد ولی در واقع او چنین حقی را نداشته باشد، اگر در مقدمات حصول این اعتقاد مقصر نباشد، قتل در حکم شبه عمد است و اگر مقصر باشد یا اصلاً اطمینانی در کار نباشد، بلکه به صرف ظن و گمان اقدام نماید قتل عمد محسوب می‌شود (آیت‌الله العظمی موسوی اردبیلی).
... چنان چه یقین داشت کشتن او جایز است، قتل شبه عمدی محسوب می‌شود. و الله اعلم (آیت‌الله العظمی میرزا جواد تبریزی(ره))

الف) ... ولی اگر مطمئن بوده یا اعتقاد داشته که حق کشتن وی را دارد حکم قتل شبه عمد دارد. همچنین در جای دیگر فرموده‌اند: اگر با اعتقاد و اطمینان به جواز قتل او، وی را کشته است، حکم قتل شبه عمد است (آیت‌الله العظمی محمد فاضل لنکرانی).

الف) اگر ثابت شود قاتل یقین به مهدورالدم بودن آن شخص داشته باشد شبه عمدی محسوب می‌شود» (آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی) (گنجینه آرای فقهی-قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۷۳، منقول از معاونت آموزش قوه قضائی، ۱۳۸۸، ۵۰۹/۳-۵۱۴).

آنچه در قسمت دوم ماده ۳۰۳ ق.م.ا موجب سقوط قصاص است، اثبات اعتقاد به مستحق جنایت بودن است نه اثبات مستحق جنایت بودن. بنابراین در صورت اثبات ارتکاب قتل به اعتقاد مستحق جنایت بودن مجنی‌علیه، قصاص ساقط می‌شود و نیازی به اثبات مستحق جنایت

بودن مجنی علیه نیست. این امر در برخی از آرای قضایی مورد توجه قرار گرفته است. در قسمتی از رأی نهایی به شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۳۰۰۲۳۲ مورخ ۹۳/۶/۱ صادر از شعبه ۲۹ دیوان عالی کشور آمده است: «... اوضاع و احوال و وضعیت پرونده حکایت از این دارد که محکوم علیه با اعتقاد به استحقاق مقتول به مرگ مبادرت به قتل وی نموده است. قطع نظر از این که به نظر نمی رسد مقتول در واقع استحقاق مرگ را داشته است یا خیر؟ به نظر می رسد که محکوم علیه با اعتقاد به مهدورالدم بودن مقتول مبادرت به کشتن وی نموده است و در این وضعیت حسب تبصره ۲ ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مجازات مرتکب قتل قصاص نخواهد بود...».

همچنین در قسمتی از رأی نهایی به شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۱۰۰۰۰۴۴ مورخ ۹۳/۶/۹ صادره از شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور اظهار شده: «با توجه به این که دادگاه محترم در خصوص عدم پذیرش دفاع متهم ن.ر. و عدم ترتب موضوع اعتقاد به مهدورالدم بودن مقتول، تأکید بر آن نموده است که متهم نتوانسته است مهدورالدم بودن مقتول را اثبات نماید و دلیلی بر مهدورالدم بودن مقتول وجود ندارد، در حالی که رفع حکم قصاص ضرورتاً به اثبات مهدورالدم بودن مقتول نیاز ندارد، بلکه آنچه که رافع حکم قصاص است اعتقاد متهم به مهدورالدم بودن مقتول است و دادگاه محترم توجهی به این نکته نکرده و استدلالی در این خصوص ارائه نکرده است».

عقیده به جایز القتل بودن مقتول، باید در هنگام قتل وجود داشته باشد. به موجب شماره رأی اصراری ۱۰-۱۳۷۵/۴/۲۶، «ادعای مهدورالدم بودن مقتول در صورتی مسموع و منطبق با تبصره ۲ ماده ۲۹۵ [ماده ۳۰۳ ق.م.ا.فعلی] می باشد که مرتکب در زمان ارتکاب چنین قصد و عقیده ای داشته باشد در صورتی که در مانحن فیه در جریان رسیدگی به در خواست تجدیدنظر، چنین مطلبی عنوان شده که طرح آن موقعیت شرعی و قانونی ندارد...» (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۸، ۸۷/۳).

نکته دیگر در خصوص دامنه این اعتقاد به استحقاق جنایت است. آیا هر اعتقاد صادقانه ای به مستحق جنایت بودن دیگری مشمول قسمت دوم ماده ۳۰۳ ق.م.ا. است یا این اعتقاد فقط در حیطه موارد ماده ۳۰۲ ق.م.ا. قابل پذیرش است؟ از یک طرف بند ب ماده ۲۹۱ ق.م.ا. جهل به موضوع را به صورت کلی جنایت شبه عمدی گرفته است و از طرف دیگر قسمت دوم ماده

۳۰۳ ق.م.ا اشعار داشته: «... اگر ثابت نشود که مجنی علیه مشمول ماده ۳۰۲ است و نیز ثابت نشود که مرتکب براساس "چنین اعتقادی" مرتکب جنایت شده است...» و ظاهر ماده نشان می‌دهد فقط اعتقاد در حیطه بندهای ماده ۳۰۲ ق.م.ا قابل بررسی است.

در برخی آرای قضایی مطلق اعتقاد صادقانه مرتکب به مستحق جنایت بودن مجنی علیه موجب شمول حکم اعتقاد به مستحق جنایت بودن مجنی علیه بود. علت این امر آن است که در اینجا خدشه در عنصر روانی مرتکب وجود دارد و علم به موضوع که طبق ماده ۱۴۴ ق.م.ا در تمامی جرایم عمدی برای تحقق آن لازم است، در اینجا با خدشه روبرو است و شخص جهل به موضوع دارد. اما با توجه به آرای قضایی که در موارد بالا آوردیم، این اعتقاد باید معقول و صادقانه باشد و مبنای عقلایی داشته باشد. یعنی هم ملاک عرفی و هم شخصی باید با هم در صادقانه بودن این اعتقاد وجود داشته باشد تا بتوان مشمول آن نمود. بنابراین در مواردی که مرتکب اعتقاد صادقانه به مستحق جنایت بودن مجنی علیه دارد و این اعتقاد وی دارای منشأ و مبنای عقلایی است، مشمول قسمت دوم ماده ۳۰۳ ق.م.ا خواهد شد. بنابراین علرغم اینکه اعدام‌های تعزیری در ماده ۳۰۲ ق.م.ا ذکر نشده است یا مواردی که در حکم جرایم حدی گرفته شده است، در حالی که فی نفسه جرم حدی موجب سلب حیات نیستند، در صورتی که مرتکب با اعتقاد صادقانه و معقول، آنها را مستحق جنایت دانسته و مرتکب جنایت علیه آنان شود، نمی‌توان قتل عمدی گرفت.

مسئله بعدی در خصوص چگونگی اثبات اعتقاد به مستحق جنایت بودن مجنی علیه است. چگونگی اثبات این اعتقاد یک امر موضوعی بوده و قانون چگونگی آن را مشخص ننموده است. آنچه از بررسی آرای قضایی به دست آمد و به مواردی از آنها قبلاً اشاره کردیم این است که، فقدان سابقه اختلاف و دشمنی مرتکب با مجنی علیه، وجود انگیزه ناموسی و اظهار اینکه برای دفاع از ناموس بوده، وجود و یا در جریان بودن پرونده جنسی که منشاء این اعتقاد بوده است، متدین و معتقد بودن مرتکب و فقدان سابق سابقه کیفری وی، اظهارات خود مرتکب در طول تحقیق و رسیدگی مبنی بر اینکه کشتن شدن مقتول حقش بوده و برای اجرای حکم الهی بوده است و نیز یقین داشته است که مقتول باید کشته می‌شد، شرط و شروط نگذاشتن برای کشتن مقتول مثل موضوع رأی اصراری شماره ۲۹ مورخ ۷۷/۱۱/۲۷ که قبلاً به آن اشاره کردیم و قاتل

به پدر مقتول گفته بود که تعهد دهد مزاحم خانواده وی نشود، فقدان انگیزه انتقام و اظهار مواردی مثل این، که خونس به جوش آمده و نشان از وجود داعیه انتقام و ارضای حس سرکشی و انتقام بوده باشد، موثر در اثبات این اعتقاد خواهد بود.

۳. اثبات استحقاق جنایت طبق موازین در دادگاه

کلمه موازین در ماده ۳۰۳ ق.م.ا به شکل مطلق آمده است. لذا در اثبات استحقاق جنایت باید موازین ماهوی و موازین شکلی مراعات گردد. همچنین با توجه به اشاره به دادگاه در این ماده به بررسی آن و نقش دادرسی هم می‌پردازیم.

۱،۳. موازین ماهوی

در خصوص اثبات مستحق جنایت طبق موازین در دادگاه، یکی از دکترین در خصوص ماده ۲۲۶ ق.م.ا ۱۳۷۰ بیان داشته بود: «موازین ماهوی شرعی و قانونی شامل آرا و احکام فقهی و شرعی درباره هدر دم، مصادیق مستحق جنایت و مجازات آنها و آثار هدر دم و نیز مواردی از احکام جزایی و مقررات قانونی است که در این زمینه وجود دارد» (داودی، ۱۳۸۴، ص ۴۸). با توجه به اینکه در قانون مجازات سال ۷۰، مصادیق مستحق جنایت بودن به شرع واگذار شده بود، اما در حال حاضر با توجه به احصای موارد مستحقین جنایت در ماده ۳۰۲ ق.م.ا، منظور از موازین در این ماده، موازین قانونی است و موازین شرعی را در برنمی‌گیرد.

اما در خصوص اعتقاد به مستحق جنایت بودن مجنی‌علیه محدود به موارد ماده ۳۰۲ ق.م.ا نیست. بنابراین در این خصوص اثبات اعتقاد طبق موازین شرعی و قانونی می‌تواند صورت بگیرد و قاتل با اثبات اینکه آرای فقها و شرعی موجب شکل‌گیری و منشاء اعتقاد وی بوده است آن را به اثبات برساند. بنابراین هر چند اثبات خود استحقاق جنایت باید طبق موازین قانونی باشد اما اثبات اعتقاد به آن محدود به موازین قانونی نبوده و موازین شرعی را هم در برخواهد گرفت.

۲،۳. موازین شکلی

مورد دیگر اثبات اعتقاد طبق موازین شکلی است. در این خصوص دو مسئله حائز اهمیت است. یکی اینکه «اثبات استحقاق کشته شدن فرد، در حالتی صورت می‌گیرد که او به قتل

رسیده است و دعوی هدر دم او، که سنگین‌ترین مجازات یعنی قتل را در پی دارد، در حالی علیه و مطرح و تحت رسیدگی قرار می‌گیرد که ابتدائاً مجازات وی به مرحله اجراء درآمده است» (همان، ۵۲). این امر از جمله ایرادات وارده بر ماده ۳۰۳ ق.م.ا است که اجازه تجویز غیرمستقیم قتل را در همه مراحل داده است و حق دفاع مقتول را نادیده گرفته است. برای جلوگیری از این امر، بهتر بود مقنن حکم ماده ۳۰۳ ق.م.ا را به بعد از مرحله اثبات موکول می‌کرد تا حقی ضایع نشود.

دومین مسئله محاکمه غیابی مقتول است. طبق ماده ۴۰۶ ق.آ.د.ک رسیدگی غیابی به جرایم حق‌الهی ممنوع است. «اثبات استحقاق مجنی‌علیه در جنایات مادون نفس طی یک محاکمه حضوری نسبت به جرایم سابق وی انجام می‌شود اما احراز ارتکاب جرم حدی مستوجب سلب حیات بوسیله کسی که کشته شده است مستلزم محاکمه غیابی او نسبت به جرمی است که پیش از جنایت مرتکب شده است. ممکن است گفته شود با توجه به ممنوعیت محاکمه غیابی در حقوق الهی، دادرسی در این باره بلااثر است لذا با عدم اثبات جرم حدی باید از جانی قصاص شود. لکن وجود ادله حاکی از ارتکاب جرم حدی بوسیله مجنی‌علیه، موجب شبهه دافع قصاص شده و از این رو جانی محکوم به پرداخت دیه می‌شود.

تفسیر مذکور غیر موجه به نظر می‌رسد زیرا ممنوعیت محاکمه غیابی ناشی از ابتدائی حقوق‌الله بر تخفیف و تسامح است لذا در صورت تزام این رویکرد با حقوق‌الناس، این حق مقدم بوده و در این موارد محاکمه غیابی مجاز و معتبر است زیرا اعمال تسامح و تخفیف در حدود و به دنبال آن عدم اعتبار محاکمه غیابی، موجب قصاص از کسی می‌شود که در واقع استحقاق آن را ندارد؛ چرا که وی فردی را کشته است که از نظر قانون سزاوار کشته شدن بوده است... از این رو ماده ۳۰۳ ق.م.ا بر امکان محاکمه غیابی برای اثبات جرایم ارتكابی بوسیله مجنی‌علیه تصریح کرده است» (صادقی، ۱۳۹۴، ۷۶-۷۷).

در این موارد اول باید به مستحق جنایت بودن یا نبودن مجنی‌علیه پرداخت و در صوتی که مستحق جنایت بودن وی احراز نشد به بررسی اعتقاد به مستحق جنایت بودن پرداخت.

در ماده ۳۰۳ ق.م.ا تصریح شده است که این اعتقاد و مستحق جنایت بودن، باید در دادگاه ثابت شود. نکته حائز اهمیت نقش دادرسی در احراز اعتقاد قاتل به مستحق جنایت بودن مقتول است. یکی از قضات دادگاه کیفری استان تهران در خصوص صلاحیت دادرسی برای احراز شرایط دفاع مشروع (ماده ۳۰۲ ق.م.ا) اظهار داشته که دادرسی صلاحیت ورود به ماهیت این دفاع را ندارد و صرفاً موظف است در صورت ادعای دفاع مشروع از سوی متهم، دلایل له و علیه وی را جمع‌آوری کرده و همراه با قرار جلب به دادرسی به دادگاه ارسال نماید؛ زیرا اگر دادرسی صلاحیت رسیدگی به تبصره ۲ ماده ۳۰۲ را داشت، نمی‌توانست مرتکب را به تعزیر یا دیه محکوم کند، و از سوی دیگر، تأخیر احتمالی در ارسال پرونده به دادگاه ممکن است موجب تضییع حق متهم در جمع‌آوری ادله شود، چرا که دادگاه در زمان طولانی مدت بعدی توانایی جمع‌آوری دلایل را نخواهد داشت؛ همچنین ایشان به بند «ت» ماده ۳۰۲ استناد کرده که متجاوز را مهدورالدم معرفی نموده و اثبات این مهدورالدم بودن را نیز از وظایف دادگاه دانسته است، بنابراین جمع ادله و احراز نهایی شرایط دفاع مشروع، از جمله تشخیص مهدورالدم بودن متجاوز، در صلاحیت دادگاه است و دادرسی صرفاً نقش مقدماتی در گردآوری مستندات دارد، نه تصمیم‌گیری در ماهیت (شاهنوش روشانی، ۱۳۹۴، ص ۱۳۳-۱۳۴). با توجه به ماده ۳۰۳ ق.م.ا هم معلوم است که دادرسی حق رسیدگی به ماهیت امر و اعتقاد مرتکب مبنی بر مستحق جنایت بودن مرتکب را ندارد. بلکه پس از جمع‌آوری ادله با صدور قرار جلب به دادرسی پرونده را به دادگاه ارسال کند تا حکم مقتضی صادر شود نه اینکه خود اقدام به رسیدگی نموده و در صورت وجود موارد بندهای ماده ۳۰۲ قرار منع تعقیب صادر کند.

نتیجه گیری

بررسی آرای قضایی و دکترین حقوقی نشان می‌دهد که نهاد «اعتقاد به استحقاق جنایت» در مرحله اثباتی، با سه چالش اساسی مواجه است: نخست، ابهام در بار اثبات که رویه قضایی با پذیرش طریقت اثبات توسط مرتکب و اصالت احراز دادگاهی، آن را تا حدی مرتفع ساخته است. دوم، نحوه اثبات امری درونی چون اعتقاد که با تکیه بر قرائن عقلایی، فقدان سابقه دشمنی، انگیزه‌های شرعی (نظیر دفاع از ناموس)، و اظهارات صریح مرتکب در حین تحقیق امکان‌پذیر می‌شود. سوم، محدوده اعتقاد که با وجود ظاهر ماده ۳۰۲، رویه قضایی در برخی آراء، اعتقاد صادقانه و عقلایی را حتی خارج از مصادیق منصوص نیز مؤثر در سقوط قصاص دانسته است. از سوی دیگر، ممنوعیت محاکمه غیابی در جرایم حق‌اللهی، در این موارد با تقدم حق‌الناس بر حق‌الله، قابل تخصیص بوده و محاکمه غیابی مقتول برای احراز استحقاق، بلااشکال است. نهایتاً آنکه نقش دادرسی صرفاً مقدماتی و گردآوری ادله است و احراز نهایی اعتقاد، در صلاحیت اختصاصی دادگاه کیفری می‌باشد. پیشنهاد می‌شود قانون‌گذار با اصلاح صریح ماده ۳۰۳، «احراز اعتقاد برای دادگاه» را جایگزین «اثبات توسط مرتکب» نموده و مصادیق عقلایی برای احراز اعتقاد را تعیین کند تا از هرج و مرج قضایی و نقض حقوق بزه‌دیده و بزه‌دیدگان جلوگیری شود.

فهرست منابع

۱. احمدی، نعمت و ریاحی، غلامعلی (۱۳۸۴)، «قتل‌های محفلی کرمان»، فصلنامه حافظ، شماره ۲۲.
۲. آزمایش، علی (۱۳۷۵)، تقریرات حقوق کیفری، بی‌جا.
۳. افراسیابی، علی. (۱۴۰۴). «مطالعه تطبیقی معیارهای متهم‌انگاری در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، آراء دیوان اروپایی حقوق بشر و نظام حقوقی ایران». فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، ۸(۲۷)، ۳۲-۶۹.
- Doi: [10.22034/law.2024.2041572.1460](https://doi.org/10.22034/law.2024.2041572.1460)
۴. بابایی، محمد علی (۱۳۷۵)، اشتباه در شخص مجنی‌علیه جرم قتل و تأثیر آن بر مسئولیت کیفری، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
۵. داودی، هما (۱۳۸۴)، «نقد گسترده دادگستری خصوصی در قانون مجازات اسلامی»، فصلنامه فقه و حقوق خانواده، شماره ۳۹.
۶. دیوان عالی کشور، اداره وحدت رویه و نشر مذاکرات (۱۳۸۵)، مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور، جلد ۴، تهران: دیوان عالی کشور.
۷. شاهنوش روشانی، محمدعبدالصالح، صادق‌نژاد، مجید و فراهانی، سجاد (تابستان ۱۳۹۴)، «گزارش نشست نقد رأی: قتل به اعتقاد مهدورالدم بودن (گزارش جلسه تحلیل و بررسی دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۲۶۱۷۷۰۰ مورخ ۱۳۹۴/۱/۲۲ صادره از شعبه ۸۴ دادگاه کیفری استان تهران)»، فصلنامه رأی: مطالعات آرای قضایی، شماره ۱۱، ص ۱۱۹-۱۳۶.
۸. صادقی، هادی (۱۳۹۴)، جرایم علیه اشخاص (صدمات جسمانی)، تهران: نشر میزان.
۹. قاسم، عدنان، حبیب زاده، محمدجعفر و موسوی مجاب، سیددُرید. (۱۴۰۵). «راهبرد برون‌رفت از تعارض حق ارائه دلیل در دعوای کیفری و لزوم حمایت از حریم خصوصی (مطالعه تطبیقی در حقوق فرانسه و ایران)». فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، ۹(۳۰)، ۲۵۳-۲۸۷. Doi: [10.22034/law.2025.2055756.1629](https://doi.org/10.22034/law.2025.2055756.1629)
۱۰. معاونت آموزش قوه قضائیه (۱۳۸۸)، رویه قضایی ایران در ارتباط با دادگاه کیفری استان، جلد ۳، تهران: انتشارات جنگل.
۱۱. یعقوب، حسانی (۱۴۰۰)، سوءنیت خاص در جرایم عمدی مقید با تأکید بر رویه قضایی، رساله دکتری، تهران: دانشگاه تهران (پردیس فارابی - دانشکده حقوق).

12. Allen, C. (2008). Practical Guide to Evidence (4th ed.). London: Routledge and Cavendish.

13. Matovski, N., Buzharovska-Lazhetiq, G., & Kalajxhiev, G. (2011). Kazneno Procesno Pravo [Criminal Procedure Law] (2nd revised and amended ed.). Skopje.

References

1. Afrasiabi, A. (2025). "A Comparative Study of Criminal Indictment Criteria in the Rome Statute of the International Criminal Court, the Jurisprudence of the European Court of Human Rights, and the Iranian Legal System." Journal of Research and

Development in Comparative Law, 8(27), 32–69. Doi: [10.22034/law.2024.2041572.1460](https://doi.org/10.22034/law.2024.2041572.1460) [in Persian]

2. Ahmadi, N. & Riahi, Gh. (2005). "Collective Homicides in Kerman." Hafez Quarterly, No. 22. [in Persian]
3. Allen, C. (2008). Practical Guide to Evidence (4th ed.). London: Routledge and Cavendish.
4. Azmayesh, A. (1996). Lectures on criminal law. No place. [in Persian]
5. Babaei, M. A. (1996). Mistake in the Person of the Victim in the Crime of Murder and Its Effect on Criminal Responsibility. Tehran: Tarbiat Modares University. [in Persian]
6. Davoudi, H. (2005). "A Broad Critique of Private Justice in the Islamic Penal Code." Family Law and Jurisprudence Quarterly, No. 39. [in Persian]
7. Ghasem, A., Habibzadeh, M. J., & Mousavi Mojab, S. D. (2026). "A Strategy for Resolving the Conflict between the Right to Produce Evidence in Criminal Proceedings and the Necessity of Protecting Privacy: A Comparative Study in French and Iranian Law." Journal of Research and Development in Comparative Law, 9(30), 253–287. doi: [10.22034/law.2025.2055756.1629](https://doi.org/10.22034/law.2025.2055756.1629) [in Persian]
8. Judiciary Education Deputy (2009). Iranian Judicial Precedent Regarding the Provincial Criminal Court (Vol. 3). Tehran: Jungle Publications. [in Persian]
9. Matovski, N., Buzharovska-Lazhetiq, G., & Kalajxhiev, G. (2011). Kazneno Procesno Pravo [Criminal Procedure Law] (2nd revised and amended ed.). Skopje.
10. Sadeghi, H. (2015). Crimes Against Persons (Physical Injuries). Tehran: Mizan Publication. [in Persian]
11. Shahnoush Roshani, M. A., Sadeghnejad, M., & Farahani, S. (Summer 2015). "Report of the Judgment Review Session: Murder Under the Belief That the Victim's Blood Was Forfeited (Report of the Analysis and Review Session of Judgment No. 94099726177000 Dated 22/1/2015 Issued by Branch 84 of the Tehran Provincial Criminal Court)." Rai: Journal of Judicial Precedent Studies, No. 11, pp. 119-136. [in Persian]
12. Supreme Court of Iran, Office of Uniform Judicial Precedents and Publication of Proceedings. (2006). Proceedings and opinions of the General Assembly of the Supreme Court (Vol. 4). Tehran: Supreme Court of Iran. [in Persian]
13. Yaghoub, H. (2021). Specific intent in conditional intentional crimes with emphasis on judicial practice (Doctoral dissertation). University of Tehran, Farabi Campus – Faculty of Law, Tehran. [in Persian]